

بررسی تاثیر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه^۱

شهریار بیان^{۱*}، علیرضا سلطانی^۲ سید علی طباطبایی^۳

^۱ دانشجوی دکتری گروه روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران
^۲ گروه روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران (نویسنده مسؤل مکاتبات)
^۳ گروه روابط بین الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز، تهران، ایران

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۱/۳۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۶/۰۹

چکیده

تاریخچه رویدادها و روندهای اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه نشان می‌دهد که دوستی‌ها و دشمنی‌ها در این منطقه همیشه در حال تغییر بوده‌اند. خاورمیانه، وارد "دوران جدید ابهام" شده است، که در آن حداقل همکاری، ائتلاف و نزدیکی منافع کشورها قابل مشاهده است. قدرت‌های منطقه‌ای در شکل‌گیری این قاعده بسیار تأثیرگذار بوده‌اند و در دوران ریاست جمهوری ترامپ نقش مهمی در تغییرات سیاست‌های آمریکا در این زمینه ایفا کرده‌اند. این مقاله به بررسی تأثیر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه می‌پردازد. پرسش اصلی که سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ چه تأثیری بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه داشته است؟ سیاست‌های خاورمیانه‌ای ترامپ، با تأثیرات شعار "اول آمریکا"، منجر به تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران، جلوگیری از اجرای و گسترش نوعثمانی‌گری در خاورمیانه و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا شد. این تحقیق از رویکرد نظری ائتلاف و اتحاد "راجر دینگمن" استفاده می‌کند و با توجه به رویکرد توصیفی-تحلیلی و مطالعه موردی، از منابع تاریخی و سیاسی به عنوان اطلاعات اصلی استفاده می‌نماید. هدف نهایی این تحقیق، ارزیابی تحولات اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه به ویژه در دوره ترامپ با تأکید بر تأثیرات آن بر سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا است. این مقاله با جمع‌آوری داده‌های مورد نیاز، تحلیل و تفسیر روابط داده‌ها را بررسی کرده و ماهیت نظری، و راهبردهای عملی، تأثیرات این تحولات را بر سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا بررسی نماید.

کلید واژه‌ها: ایالات متحده، ترامپ، اتحاد و ائتلاف، سیاست خارجی، قدرت، امنیت.

^۱ این مقاله مستخرج از رساله دکتری شهریار بیان دانشجوی دکتری روابط بین الملل با عنوان "بررسی تاثیر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه" در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی است

مقدمه

خاورمیانه در سال های اخیر، به ویژه از سال ۲۰۱۶ که ترامپ رئیس جمهور ایالات متحده شد؛ حوادث، بازیگران، جنبش ها و تحرکات سیاسی، نظامی زیادی تجربه نموده و در این میان عوامل بسیاری باعث فروپاشی نظم منطقه شده است. اما مسئله ای که بیش از هر چیز دیگری خودنمایی می کند این که مرز بین دوستان و دشمنان در خاورمیانه به طرز شگفت آوری کوتاه شده است. تحلیل تاریخی وقایع و روند ائتلاف ها و ائتلاف ها در خاورمیانه از گذشته تا امروز نشان می دهد که دوره دوستی و دشمنی در این منطقه هرگز به این کوتاهی نبوده است؛ همانطور که قبلاً، اتحادها و ائتلاف ها حداقل یک دهه دوام می آوردند. اما امروزه این مدت به حدود دو یا سه سال و گاهی به چند ماه کاهش یافته است. این موضوع به طور فزاینده ای با بی ثباتی یا تغییر سیاست ها، تضادها، مواضع و همکاری، یعنی «عدم اطمینان» مشخص می شود. بنابراین ائتلاف ها یا مواضع منطقه ای در درجه اول ماهیت مقوله ای دارند و بخشی از تصمیمات سیاسی و راهبردی قدرت های جهانی مانند آمریکا و قدرت های منطقه ای مانند عربستان سعودی، ترکیه و غیره در این چند سال تغییر کرده است. بنابراین خاورمیانه وارد «دوران جدیدی از عدم قطعیت» شده دورانی که حداقل همکاری و اتحاد و پایبندی به نزدیکی منافع ملتها از این نظر، قدرت های منطقه ای بیش از سایر بازیگران منطقه ای در شکل دهی حاکمیت و تأثیرگذاری بر روند سیاست ایالات متحده مشارکت داشته اند. خاورمیانه و شمال آفریقا در حال تجربه روزگاری سیال هست؛ در این میان، بر اساس تئوری رئالیسم تهاجمی، حضور قدرت نظامی و سیاسی آمریکا در منطقه با تداوم هژمونی قدرت از گذشته تا امروز سازگار است. که هدف آن مقابله با تهدیدهای بازیگران متخاصم و گروه های تروریستی افراطی و سایر بازیگران مانند ایران است. در واقع، بعد از پایان جنگ سرد، بازیگری مانند ایالات متحده سیاست خارجی خود را بر اعمال قدرت سلطه جویانه تر استوار کرده است (امامزاده فرد، ۱۳۹۱)؛ هدف از اتخاذ این استراتژی، ایجاد یک اقتصاد باز بین المللی بر اساس اصل لیبرالیسم با ساختار عملیاتی و اجرایی بر پایه سازمان های بین المللی قدرتمند بود. بنابراین، سعی کرد جهان را براساس اهداف هژمونیک نقشه راه خود طراحی نماید؛ طرفداران این سیاست به طور گسترده در سیاست خارجی آمریکا بر این باور راسخ هستند که جهان را صلح آمیزتر می کند و به موضوعات دوگانه اشاعه سلاح های هسته ای و تروریسم می پردازد. این روند نقض حقوق بشر را کاهش می دهد و از دموکراسی های لیبرال در برابر تهدیدات داخلی محافظت می کند. از سوی دیگر، نهادگرایان لیبرال استدلال نظری و فلسفی می کنند که دولت هایی که به سازمان های بین المللی می پیوندند، به دلیل پیروی از قوانین سازمان های بین المللی، احتمال همکاری بیشتری دارند. از زمان جنگ سرد تا اضمحلال اتحاد جماهیر در سال ۱۹۹۱، آمریکا در جایگاه مناسب و ایده آلی برای دفاع از ایده های لیبرال قرار داشت. از سوی دیگر، تا زمان روی

کار آمدن ترامپ، آمریکا سیاست خارجی بلندپروازانه ای را برای هژمون فراگیر لیبرالیسم در جهان به ویژه در خاورمیانه دنبال می نمود. با این حال، از آنجایی که خاورمیانه یکی از مناطق ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک و ژئوفرهنگی جهان است، این ویژگی ها این منطقه را در مقایسه با سایر مناطق جهان از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار نموده است.

ویور به همراه بری بوزان منطقه خاورمیانه را یک مجموعه ساختار امنیتی منطقه ای با سه زیر شاخه اصلی مجدد بیان نموده اند؛ زیر شاخه مغرب از جمله کشورهای شمال آفریقا (لیبی، تونس و الجزایر)، زیر شاخه شامات که بازیگران اصلی آن اسرائیل، سوریه و مصر هستند و در نهایت زیر شاخه خلیج فارس شامل کشورهای عضو خلیج فارس در شورای همکاری ایران و عراق است. یکی از مهم ترین مسائل خاورمیانه، تشکیل ائتلاف ها و اتحادهای منطقه ای، ائتلاف ها و اتحادها، یعنی ارتباط میان دولت هاست که هم در سطح درون منطقه ای، هم در سطح بین دولتی و هم در سطح بین منطقه ای و فرامنطقه ای با بازیگران دارای پتانسیل برقرار می شود (اسدی، ۱۳۹۷). در این راستا، هدف اصلی آن است که به تحلیل نظری ماهیت تغییر روند این اتحاد و ائتلاف های منطقه ای (خصوصاً در دوره ریاست جمهوری ترامپ) پردازد؛ و با طرح پرسش اصلی که سیاست خاورمیانه ای آمریکا در دوره ترامپ چه تاثیری بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف ها در خاورمیانه داشته است؟ سیاست خاورمیانه ای ترامپ متأثر از راهبردهای کلان سیاست خارجی آمریکا که مبتنی بر شعار "اول آمریکا" بود، روند و ساختار اتحادها و ائتلاف ها در خاورمیانه را بر مبنای تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران، جلوگیری از اجرای و گسترش نوعثمانی گری در خاورمیانه و شکل گیری ائتلاف منطقه ای حول قدرت نرم آمریکا، دچار تغییر کرد؛ در همین راستا پژوهش در فرآیند مطالعات خود با گردآوری داده های لازم به بررسی، تجزیه و تحلیل روابط داده های مزبور می پردازد، تا با ارائه پیشنهادها، ماهیت نظری، راهبردی و عملیاتی آن نیز ملموس تر باشد.

بحث نظری

ائتلاف و اتحاد زمینه خاصی از همکاری سیاسی بین المللی است که با اجماع و وحدت متفاوت است. با این حال، این اصطلاحات در ادبیات روابط بین الملل به جای یکدیگر استفاده می شوند که اشتباه هست؛ "راجر دینگمن" در مقاله «نظریه ها و روش های سیاست ائتلافی» سعی نموده است بین این نظریه ائتلاف و اتحاد از نظر گستره تمایز قائل شود. براساس دیدگاه وی، چرا دولت ها تصمیم به ائتلاف گرفتند؟ دو مثال اصلی در این فرآیند وجود دارد که می توان آنها را کاربردی و مثال زد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۹). در چارچوب مدل پراگماتیک، نظریه های قدرت (منافع قدرت) بیان می کنند که دولت ها برای افزایش قدرت یا منافع، ائتلاف های موضوعی تشکیل می دهند.

"دینگمن" اظهار داشته است که دولت‌ها به دلیل افزایش قدرت یا منافع، به ائتلاف‌های موضوعی می‌پیوندند. سپس چهار نظریه مختلف برای توضیح تشکیل ائتلاف‌ها معرفی شدند. این نظریه‌ها شامل موازنه تهدیدات، ائتلاف‌سازی، موازنه همه‌جانبه قدرت، و تعادل تهدیدها هستند. در تحلیل نظری‌ها، اهمیت توزیع تهدیدات و ارتباط میان توازن قدرت و تشکیل ائتلاف‌ها مورد بررسی قرار گرفت. نظریه موازنه تهدیدات توجه به تهدیدات مشترک دولت‌ها دارد، در حالی که نظریه تعادل تهدیدها به توزیع تهدیدها در سطح جهانی تأکید دارد. همچنین، اهمیت ارتباط میان امتیازات و تشکیل ائتلاف‌ها از طریق نظریه ائتلاف‌سازی بیان شده و تعدادی از عوامل مؤثر بر تشکیل این ائتلاف‌ها به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. به تعبیر دیگر مشخص شده که تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها در سیاست بین‌الملل به میزان قابل توجهی به عوامل مختلفی از جمله توازن قدرت، توزیع تهدیدات، و امتیازات مرتبط است. این تحلیل مفهومی از تشکیل ائتلاف‌ها و اتحادها در سیاست بین‌الملل را به طور جامع تر نگاهی می‌اندازد و امکان درک بهتری از مکانیسم‌ها و رفتارهای دولت‌ها در محیط بین‌المللی فراهم می‌کند.

در این بستر و زمینه، نظریه، یعنی نظریه موازنه تهدیدات، نظریه ائتلاف‌سازی، نظریه موازنه همه‌جانبه موازنه قدرت، قابل تشخیص و شناسایی است. به عنوان مثال تأکید اصلی در نظریه موازنه قوا بر نظام بین‌الملل است، به گونه‌ای که انگیزه رفتار دولت (در قالب همکاری ائتلافی یا اتحاد) عمدتاً از ساختار، توزیع قدرت و وضعیت روابط بین ملت‌ها ناشی می‌شود. سیستم بین‌المللی همانطور که مورگنتا بیان کرد، اتحادها "بر اساس مصلحت شکل می‌گیرند، نه اصول". به عبارت دیگر، کشورها قدرت و نیروهای خود را برای دستیابی به توانایی‌های لازم برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی خود ترکیب می‌کنند. یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های ایجاد اتحاد، جلوگیری از کسب موقعیت مسلط یک کشور یا گروهی از کشورهاست (دویچ، ۱۳۸۲). بنابراین، نظریه موازنه قدرت، انگیزه‌های تشکیل اتحادها را در درون ویژگی‌های نظام بین‌الملل (منطقه‌ای یا جهانی) و موقعیت‌ها (مانند تهدید توازن قوا، توزیع قدرت، و غیره) قرار می‌دهد. به این ترتیب ائتلاف و اتحاد ربطی به ویژگی‌های ملی کشورها ندارد و با نظام بین‌الملل پیوند بیشتری دارد.

بنابراین، از دیدگاه طرفداران نظریه موازنه قدرت، هرگونه کوشش برای برهم زدن توازن قدرت جهانی یا منطقه‌ای منجر به اتحاد علیه آن می‌شود. نظریه موازنه تهدیدات والت، نظریه توازن قدرت را تغییر می‌دهد. او نشان می‌دهد که دولت‌ها علیه بازیگرانی که منشأ بزرگترین تهدید هستند متحد می‌شوند. این در حالی که لازم نیست دولت یا بازیگران آینده قوی‌ترین دولت‌ها باشند. نظریه موازنه تهدیدها، برخلاف نظریه موازنه قوا، تنها به مشکل ظرفیت نمی‌پردازد. به عبارت دیگر، سطح تهدید یک دولت برای دولت دیگر، علاوه بر قدرت، تحت تأثیر نزدیکی جغرافیایی، قابلیت‌های تهاجمی و نیات درک شده قرار می‌گیرد. از دیدگاه والت، نظریه موازنه

تهدیدها جایگزین نظریه موازنه قوا نمی شود، بلکه قدرت توضیحی آن را افزایش می دهد. براساس این نظریه، دولت هایی که با تهدید مستقیم روبرو هستند، می توانند با اتحاد با یکدیگر، آن را متعادل کنند (چرنوف، ۱۳۹۵). در حالی که در نظریه موازنه قدرت، توزیع قابلیت ها بر اساس جمعیت، دارایی ها و قدرت نظامی، ظرفیت اقتصادی و انسجام اجتماعی و غیره حائز اهمیت است، در نظریه موازنه تهدید، توزیع تهدید شامل قابلیت ها، مجاورت جغرافیایی، قدرت تهاجمی است و مقاصد و نیات در شکل گیری اتحاد مهم است. بنابراین، نظریه تعادل تهدید بر توزیع تهدیدها در یک سیستم جهانی (منطقه ای و یا جهانی) تأکید دارد. براساس این نظریه، بازیگرانی که در نظام بین الملل با تهدید یا تهدید مشترک علیه آن مواجه هستند، متحد می شوند. بنابراین، وقتی اتحادها را مطالعه می کنید، باید به دنبال دشمن مشترک باشید. نظریه تعادل جهانی که به کاستی های نظریه های موازنه قوا و موازنه تهدیدها اشاره دارد که عمدتاً به منشاء فرصت ها یا تهدیدهای خارج از مرزهای یک دولت می پردازد، معتقد که به ویژه در جهان سوم، منبع تهدید در داخل یک کشور است. بنابراین در این نظریه علاوه بر تهدیدهای خارجی، به تهدیدات درون حکومتی نیز توجه شده است. بنابراین برخی از اتحادها صرفاً به دلیل وجود تهدید داخلی برای جهان سوم شکل می گیرد و از این رو دولت های جهان سوم برای حفظ قدرت خود سعی در ایجاد اتحاد با سایر دولت ها دارای قدرت دارند. علاوه بر این، نظریه تعادل جامع معتقد که رهبران جهان سوم "با متحدان خارجی دشمنان داخلی خود سازش می کنند" تا نیروهای خود را بر روی تهدید اصلی ذاتی متمرکز کنند. بنابراین این نظریه به تهدیدهای داخلی و خارجی دولت ها به ویژه دولت های جهان سوم به عنوان منبع اتحاد توجه دارد. نظریه ائتلاف که نشأت گرفته و وام دار نظریه بازی ها است (به تعبیری لازم که اشاره شود که عمدتاً یک بازی که در آن بازیکنان زیادی وجود دارد و بازی در نهایت با حاصل جمع صفر است)، اغلب نظریه پردازان بر این اعتقادند که دولت ها فقط برای برنده شدن (به دست آوردن مزایا و امتیازات) ائتلاف تشکیل می دهند. به عبارت دیگر، بازیگران نظام بین الملل فقط برای گرفتن امتیازاتی به یکدیگر می پیوندند. اگر ائتلافی با یک یا چند دولت وعده امتیازاتی بدهد، ائتلاف تشکیل می شود. در این صورت، اتحاد فرصت ها یا فرصت هایی را برای متحدان ایجاد می کند تا به اهداف خود دست یابند. براساس این نظریه، تشکیل اتحاد منعکس کننده نیازهای رهبران دولت (هر چه اتحاد با دولت های خارجی نیازهای رهبران را برآورده کند، تمایل به تشکیل اتحاد بیشتر می شود) و نیازهای داخلی عمومی (استراتژی و راهبرد اتحاد یک ملت و یا دولت با نیازهای داخلی خود مرتبط است) مانند نیاز به ثبات یا نیازهای اقتصادی است). همانطور که اشاره شد، برخلاف پارادایم رئالیستی، پارادایم ایده آلیستی نیز سعی در توضیح شکل گیری اتحادها داشت که در چارچوب ساختار نظریه آرمان گرایی، این بحث مطرح می شود که ریشه وحدت را باید در ویژگی های متحدان بالقوه، به ویژه شباهت های ایدئولوژیک و فرهنگی و اجتماعی آنها جستجو نمود. براساس این فلسفه، هر چه دو کشور بیشتر شبیه یکدیگر باشند، احتمال

ادغام آنها بیشتر است. این پارادایم برخلاف پارادایم رئالیستی است که ریشه اصلی اتحادها را در موازنه قوا یا درک تهدید (خارجی یا داخلی) می‌داند (نقیب زاده، ۱۳۸۳). والت یکی از نظریه پردازان این حوزه موضوعی می‌باشد که به بررسی تأثیر تعهد ایدئولوژیک بر تشکیل ائتلاف و اتحاد پرداخته است. از نظر او نسبت ایدئولوژیک عبارت است از «تمایل بازیگرانی در نظام بین الملل با ویژگی های درونی مشابه به هم‌نشینی با یکدیگر، نه با بازیگرانی که ویژگی های درونی متفاوتی دارند.» والت چندین نکته را شرح و توضیح می‌دهد که چرا دولت های مشابه تمایل بیشتری به ایجاد اتحاد و ائتلاف با یکدیگر دارند. اول، ائتلاف با دولت‌های مشابه را می‌توان راهی برای حمایت سایر بازیگران نظام بین الملل از اصول سیاسی خود دانست. دوم، دولت‌هایی که شبیه یکدیگر هستند، کمتر از یکدیگر واهمه دارند، زیرا نمی‌توانند باور کنند که دولت خوبی مانند دولت آنها به آنها حمله خواهد کرد. ثالثاً، اتحاد با دولت مشابه می‌تواند مشروعیت دولت را افزایش دهد، زیرا نشان می‌دهد که این بازیگر بخشی از یک مجموعه بزرگتر است. و بالاخره چهارم اینکه خود نظریه می‌تواند تشکیل همکاری و اتحاد را توصیه کند. به طور کلی می‌توان گفت که نظریه های تشکیل ائتلاف ها بر دو نوع هستند که می‌توان آنها را به فلسفه پارادایم های رئالیستی (قدرت) و ایده آلیستی (شباهت ارزش ها) تقسیم کرد (هالستی، ۱۳۸۵). هر یک از این دو مدل با عوامل مختلفی برای توضیح تشکیل ائتلاف سروکار دارند که تحلیل و بررسی اتحادهای مختلف در عرصه بین المللی می‌تواند این نظریه ها را تقویت یا تضعیف نماید.

پیشینه و ادبیات تحقیق

بررسی پیشینه مطالعه برای توضیح مشکل همیشه ضروری است. از این رو، به دلیل محدودیت ها، به برخی از مهم ترین پژوهش های نوشته شده به اختصار اشاره می‌شود. هر چند ذکر این نکته ضروری هست که با توجه به موضوع پژوهش و جدید بودن آن تحقیقات قابل ملاحظه‌ای یافت نشده است؛ بر همین اساس چند پژوهش قابل تأمل و مرتبط را بیان نموده تا شناخت نسبت به این موضوع بیشتر شود. نقش و جایگاه خاورمیانه در جهان سیاسی و بین‌المللی از سده‌های گذشته حائز اهمیت بوده است و در یک دهه اخیر خصوصاً پنج سال گذشته (ریاست جمهوری ترامپ) بیشتر مورد توجه قرار گرفته است تحولات عمیقی که در نظام جهانی و سامان جهانی به وجود آمده است؛ سبب شده که تمام ترکیب‌های حاکم تغییر نماید؛ حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حمله آمریکا به عراق و افغانستان، روی کار آمدن اسلام‌گرایان در ترکیه سکولار، رشد بنیادگرایی و تروریسم، تحولات ۲۰۱۰ خاورمیانه و شمال آفریقا که انقلاب‌های عربی^۱، انتخاب ترامپ به ریاست جمهوری ایالات متحده همه نشان از سرعت تحولات در جهان پیرامون و خصوصاً منطقه خاورمیانه دارد. همچنین با توجه به اینکه حوزه

¹ . The Arab Revolution

موضوع مورد پژوهش دوره ریاست جمهوری ترامپ در ایالات متحده هست و افزون بر این در حوزه منابع آکادمیک بسیار محدود بوده و موضوع پژوهش در حال حاضر جاری هست و سیاست‌های ابهامی اتخاذ شده توسط ایالات متحده سبب شده است که منابع محدود باشد. با بررسی‌هایی که انجام داده کتاب جامع با ادبیات فارسی با عنوان سیاست خارجی ترامپ منتشر نشده است. لیکن آثاری به شکل مقاله یا گزارش نشست موجود هست؛ که به عنوان نمونه می‌توان به گزارش نشست پژوهشی مرکز تحقیقات استراتژیک با عنوان ملاحظات راهبردی ایران، ایالات متحده، روسیه و چین در خاورمیانه با تاکید بر بحران سوریه توسط آقای ثقفی عامری صورت گرفته است. از این رو، با توجه به محدودیت منابع، تلاش شده تا از میان آثار مهمی که در این زمینه منتشر شده، انتخاب شود. از آن استفاده کنید. همچنین لازم به ذکر که هنوز تحقیقات علمی جدی در این زمینه به زبان فارسی صورت نگرفته است و اکثر آثار روزنامه نگاری و گزارشی بوده و مبنای مطالعات تحلیلی و علمی ندارند؛ اما برخی از آثار در چارچوب جدول ذیل قابل تأمل هست:

ردیف	نویسنده	سال انتشار	عنوان مقاله/کتاب	خلاصه
۱	جوزف نای	۲۰۲۰	“نقش اخلاق در پیشبرد سیاست خارجی آمریکا”	“نای” معتقد که: اخلاق را نمی‌توان از سیاست خارجی آمریکا جدا کرد، اما برای قضاوت صحیح، آمریکایی‌ها باید یاد بگیرند چگونه از معیارهای اخلاقی استفاده درست کنند. دونالد ترامپ هم از این جریان مستثنی نبوده و سیاست «آمریکا نخست» او برگرفته از یک معیار اخلاقی جدید است که تنها شکل آن تغییر یافته است. نای در بررسی نقش اخلاق در سیاست خارجی روسای جمهوری آمریکا نشان داد که آنها به‌طور کامل از سوی ساختار سیستم محدود نشدند و در واقع تا حدودی قدرت انتخاب داشتند.
۲	محمدرضا، بیگدلی	۱۴۰۰	“ترامپ: پدیده امریکایی، چالش جهانی”	این اثر در پی پاسخ به این مهم است که چرا بیشتر اعضای جامعه جهانی و حتی برخی متحدان آمریکا از راه‌یابی ترامپ به کاخ سفید ابراز نگرانی می‌کنند؟ اگرچه دولت ترامپ متغیر اصلی در این پژوهش محسوب می‌شود ولی برخی ویژگی‌ها و سیاست‌های وی به ویژه در حوزه سیاست خارجی نه تنها در دیگر دولت‌های آمریکا نیز سابقه تاریخی دارد بلکه ادامه‌ی این نوع سیاست‌ها از طرف ایالات متحده در هر دولت دیگری نیز می‌تواند آثار به نسبت یکسانی به همراه داشته باشد؛ لذا کاربرد مطالب این پژوهش صرفاً به دوره‌ی ریاست جمهوری ترامپ محدود نمی‌شود. در این کتاب تلاش شده است تا در قالب چندین فصل به مهم‌ترین پرسش‌ها در مورد ماهیت و چگونگی تأثیر سیاست خارجی دولت ترامپ بر امنیت بین‌الملل پاسخ داده شود.
۳	علیرضا ازغندی/ سعید جهانگیری	۱۳۹۷	“واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ در خاورمیانه و چالش‌های پیش	در این مقاله به این جمع بندی رسیده اند که عوامل گوناگونی در تصمیم گیری‌ها و سیاست خارجی ایالات متحده دخیل است، و دولت دونالد ترامپ به منظور پیشبرد اهداف ایالات متحده و دولت خود و بر خلاف شعارهای تبلیغاتی‌اش و مخالفت وی با سیاست‌های رئیس جمهور پیشین و بر اثر عوامل تعیین کننده‌ای چون؛ فشار لابی‌های صهیونیستی، دلارهای عربستان سعودی و عوامل دیگر، از مواضع اعلامی خود عقب نشینی نموده و لاجرم خود را مجبور به دنباله روی از سیاست‌های اعصار گذشته (در مورد خاورمیانه) و حتی تلاش جهت افزایش تنش‌ها در این منطقه می‌بیند.

	روی آن (ابعاد و رویکردها)			
پایان نامه دانشگاه تهران: پژوهشگر در آن تلاش داشته که بیان نماید که پس از حملات یازدهم سپتامبر به عنوان مطالعه موردی اقداماتی در جهت گشایش فضای سیاسی و سیاست در عربستان سعودی صورت گرفته است که افزایش اعضا و اختیارات مجلس مشورتی، برگزاری انتخابات شهرداری ها، اصلاح نظام آموزشی، بهبود در وضعیت زنان و شیعیان، اصلاحات در نظام قضایی، تشکیل سازمانهای حامی حقوق بشر، برگزاری کنفرانس های گفتگوی ملی و توسعه نهادهای صنفی و تخصصی از مهمترین آنهاست. همچنین نتیجه می‌گیرد که پس از یازدهم سپتامبر پیوندی میان سیاست خارجی آمریکا درخاورمیانه و امنیت ملی آمریکا به وجود آمد و مبارزه با تروریسم در اولویت اهداف سیاست خارجی قرار گرفت و از آنجا که ترویج دموکراسی از راههای مبارزه با تروریسم است	“سیاست امنیتی آمریکا در خاورمیانه و اصلاحات سیاسی”	۱۳۹۶	طیبه خطیبی	۴
محقق در کتاب خود اشاره دارد که نظام تک قطبی متقارن، سه دیدگاه متفاوت ۱. تعبیر لیبرالی مثبت پایان تاریخ از نظام تک قطبی متقارن: فروپاشی نظام دو قطبی، بوجود آورنده ی نظم سیاسی نوین شده است. ۲. تفسیر بدبینانه ی هابزی از نظام تک قطبی متقارن: در این دیدگاه، اعتقاد بر این است که به دلیل بر هم خوردن ترکیب ۳. نهادگرایی لیبرال جدید: برخلاف دو دیدگاه فوق، نهادگرایان اعتقاد دارند که نظم، ناشی از وجود یکسری چارچوبها، رویه‌ها و مقررات مشخصی است مجموعه‌ای از رژیمها به صورت متغیرهای واسطه بین التزامهای ساختاری نظام، خصلتها و سرشت قدرت طلب، مناسبترین ابزارها برای ایجاد نظم و ثبات است. رژیم‌ها در شکل عملیاتی خود به صورت نهادها پدیدار می‌شوند و شکل رسمی می‌یابند. قدرت پس از فروپاشی شوروی احتمال وقوع تضاد و برخورد افزایش می‌یابد.	“سیاست خارجی آمریکا در ثنوری و عمل”	۱۳۹۴	حسین دهشپار	۵

اما از آنجایی که در منطقه غرب آسیا به فاصله سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۱ با تحولاتی در جهان عرب (بهار عربی)، انقلاب در لیبی و سقوط قذافی، بحران سوریه، ظهور نسل جدیدی از افراط گرایان مانند داعش و جبهه النصره و در نهایت قدرت گیری ترامپ رییس جمهوری با روحیات متفاوت از روسای جمهور گذشته در ایالات متحده سبب شد که سطح رقابت و همکاری و پیرو آن روند اتحادها و ائتلاف‌های در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا دچار دگرگونی عمیق شود. همچنین در پی این مسائل پارادایم‌های امنیتی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وارد فاز جدیدی شد. از آنجایی که این سطح از تغییرات بر کشور ایران دارای اثرگذاری هست و هر تصمیم و تغییری در این منطقه باید به شکل جدی بررسی و رصد شود؛ لذا پرداختن علمی به این موضوع با دیدگاه متفاوت دیگری و فارغ از نگاه‌های ایدئولوژیک یا ژورنالیستی در داخل کشور اهمیت انتخاب چنین موضوعاتی را بیش از پیش می‌نماید و در حقیقت بررسی و تبیین این موضوع یعنی نوع نگاه و سیاست‌های ایالات متحده به خاورمیانه و جهان دارای ابعادی مساله محور می‌شود که این خود یک نیاز پژوهشی را ایجاد می‌نماید.

روش پژوهش

مقاله با مبنا قرار دادن مطالعه اسنادی_ با روش کتابخانه‌ای و فراتحلیل و با استفاده منابع موجود، تلاش دارد به بررسی این پرسش که سیاست خاورمیانه ای آمریکا در دوره ترامپ چه تاثیری بر روند و ساختار اتحادها

و ائتلاف‌ها در خاورمیانه داشته است؟ پردازد؛ فراتحلیل شکاف‌های موجود در پیشینه، در دانش و برخی موارد، ضعف‌های نظری را آشکار می‌کند و برای تعیین نقاط قوت تحقیق بینش کافی را ایجاد می‌کند، پژوهش فوق از آنجایی که در دسته تحقیقاتی قرار می‌گیرد که داده‌ها باید مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرند از پیش آماده هستند. محقق می‌تواند نسبت به جمع‌آوری اطلاعاتی که از قبل تهیه شده‌اند و در داده‌های موجود در مورد سوابق عملکرد سیاست خارجی ایالات متحده موجود است؛ بهره‌برداری نماید (طیب، ۱۳۹۶). درحقیقت «پژوهش اسنادی، پژوهش مبتنی بر شواهد برگرفته از مطالعه اسناد؛ مانند آرشیوها یا آمار رسمی است»؛ روش در این پژوهش برای جمع‌آوری اطلاعات به صورت فیش‌برداری از اسناد مرتبط به پیشینه تحقیق و ادبیات موضوع از کتابها و مقالات تخصصی، پایان‌نامه‌ها و جستجو در کتابخانه‌ها، مراکز اسناد و پایگاه‌های اینترنتی بوده و از آنها بهره خواهد برد^۱. بر همین مبنا چرایی سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ متأثر از راهبردهای کلان سیاست خارجی آمریکا که مبتنی بر شعار «اول آمریکا» بوده است و در بخش‌هایی جمع‌بندی و این مولفه‌های نهایی بیان شود که روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه در دوره ترامپ بر مبنای تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا، دچار تغییر کرده نمود. و از آنجایی که در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل و در شکل کلی رشته‌های که با مسائل و پژوهش‌های انسانی روبرو هستند؛ دو متد روش پژوهشی کاربرد دارد که معمولاً باهم به‌کاربرده می‌شود، پژوهش‌های «ایدوگرافیک»^۲ و یا «نوموتیک»^۳ که موقعیتی میانه‌ای دارند یعنی بدین صورت که پژوهش‌ها در علوم مرتبط با انسان، اغلب محدودیت زمانی و مکانی تعریف می‌شوند و در رشته‌های مرتبط با جامعه و سیاست سنت این گونه است که پژوهش روی یک پدیده صورت می‌گیرد (لمونت، ۱۳۹۸)؛ و به یک دوره خاص یا یک دولت و کشور خاص اختصاص دارد؛ بنابراین در حوزه موضوعی بر ابعاد و رویکردهای اصلی اتحادها و ائتلاف‌ها و اثرات آن بر مناسبات نظام منطقه‌ای و بین‌الملل؛ پرداخته و در حوزه مکانی منطقه خاورمیانه و اثرات بر نظم بین‌المللی؛ را مدنظر قرار داده و به لحاظ زمانی تمرکز بر تحولات شکل گرفته از سال ۲۰۱۶ (قدرت‌گیری ترامپ) به بعد در منطقه خاورمیانه و سپس نظام بین‌الملل است. لازم به توضیح که مطالعات سیاست خارجی بازیگران نظام منطقه‌ای و بین‌الملل خصوصاً مفاهیم جدید تاکید اصلی بر این مفهوم است که پایدار بودن قدرت و برقراری امنیت در مدت زمان طولانی نیازمند دیدی مسئله‌گرا و پیشگیرانه بوده تا بدینوسیله بتوان علل و عواملی را که با عملکرد نامطلوب خود پایداری قدرت و برقراری امنیت را به ناپایداری مبدل می

۱. پژوهش به صورت توصیفی-تحلیلی صورت می‌گیرد؛ در تحقیقات توصیفی سعی می‌شود که تا نتایج عینی از موقعیت را بیان کند.

۲. Ideographic

۳. Nomothetic

کنند در ابتدا شناسایی شده و در وهله بعد با تدوین برنامه‌ها و اتخاذ راهبردهای کاربردی برطرف گردند. لیکن در کل فرآیند پژوهش تلاش می‌شود از هرگونه جانبداری خودداری نموده و مجموع داده‌ها را خارج نموده تا پژوهش استانداردهای تحقیقات علمی را داشته باشد.

یافته‌های پژوهش

اتحادهای و ائتلاف‌ها در خاورمیانه براساس منافع عینی نه ادراک مشترک

سیال بودن نظام بین‌الملل شده، به‌گونه‌ای که کمتر انتظار می‌رود نظامی مستقر شکل بگیرد؛ ناشی از دیالکتیک اموری به ظاهر متضاد است که در نهایت، منجر به بروز سنتزی معین و مشخص نشده است. این امور به‌ظاهر متضاد، می‌تواند شامل دیالکتیک عام و خاص، نیروهای گریز از مرکز و گرایش به مرکز، بازیگران فراملی، ملی و فراملی، تأثیرگذاری عمودی یا افقی، تأثیرگذاری از بالا به پایین یا از پایین به بالا، تک قطبی و چند قطبی، یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی، رقابت و همکاری، یکپارچگی و گسست، جهانی شدن، منطقه‌ای شدن و محلی شدن، میان‌کنش و مواردی از این دست در سه عرصه بازیگران، عوامل و عرصه‌ها باشند، که همواره در حال رقابت برای تحکیم و تثبیت نقش و جایگاه خود در نظام بین‌الملل هستند (Allinson, 2016).

هدف تحقیق بر این مبنا قرار گرفته که در روابط بین‌الملل واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان اتحادها را براساس عامل و اصل منفعت جویی بازیگران عقلانی و ناشی از مصلحت میان آنها دانسته و اصلی‌ترین و مهم‌ترین انگیزه تشکیل این اتحاد و ائتلاف‌ها را ارتقاء امنیت دولت‌ها در برابر تهدیدات خارجی فوری یا تهدیدات بالقوه آینده می‌دانند. بنابراین، طبق این دیدگاه، دولت‌ها از آن رو به دنبال اتحاد هستند که از طریق همبستگی با سایر دولت‌ها توانمندی‌های خود را ارتقاء و افزایش، نفوذ خود را در منطقه تهدیدآمیز گسترش و در برابر قدرت یا تهدیدات ایجاد موازنه کنند؛ به تعبیر دیگر، اتحادها در این نگرش تا زمانی با دوام هستند که منافع بازیگران به خصوص منافع و قدرت اقتصادی آنها را حفظ نمایند (Kamrava, 2018).

جهانی‌شدن، منجر به بستر و زمینه‌ای شده که تا ماهیت قدرت در نظام بین‌الملل از قدرت سخت به قدرت نرم جهت یابد، بنابراین قدرت برای با ماهیت چندجانبه‌گرا و هدفمند برای دستیابی به توسعه، جایگزین قدرت بر با ماهیت یک‌جانبه‌گرا شده، گرچه قدرت "هوشمند" یا "ترکیبی" نیز در دنیای در حال گذار از اهمیت برخوردار است؛ در عصر جهانی‌شدن، فرایندها مهم‌تر از ساختارها هستند. این فرایندها می‌توانند افقی، از پایین به بالا و نیز مبتنی بر رقابت، اتحاد، ائتلاف، همکاری یا همگرایی در عین واگرایی یا یکپارچگی در عین گسست باشند. از این‌روست که امکان بروز جنگ‌های کلان و بزرگ به حداقل رسیده و منازعه‌های میان بازیگران، محدود به جنگ‌های داخلی، یا جنگ‌های نیابتی خصوصاً در خاورمیانه شده است (Haas, 2014). از این‌روست که

دیالکتیک همکاری و رقابت در عصر جهانی شدن، موجب تحقق فرایندهای تلفیقی ائتلاف و همکاری جویانه رقابتی شده است.

کشورهای غیردموکراتیک و خودکامه خاورمیانه با نداشتن ارزشهای مشترک به مانند آنچه در جوامع دموکراتیک شاهد آن بوده هم ذات پنداری ضعیف و اتحادها و ائتلافها براساس منافع عینی و در جهت دفع تهدید شکل می‌گیرند که غالباً بسیار شکننده و آسیب پذیر می‌باشند. در حقیقت، به دلیل نبود هنجارهای تنظیم کننده و تکوین بخش به مثابه آنچه در اتحادیه اروپا شاهد آن هستیم، ضعیف است و از این رو، درک و انتظار مشترکی از رفتار مطلوب در قبال متحدان یا دشمنان نیز وجود ندارد؛ بازیگران این منطقه برخلاف کشورهای غربی، یکدیگر را دوست یا رقیب نمی‌دانند، بلکه دشمن و تهدید یکدیگر هستند و ایجاد اتحاد و ائتلاف با یکدیگر به رفع تهدیدها و ایجاد تعادل و موازنه قدرت می‌باشد؛ از سوی دیگر، در الگوی موازنه قوای منطقه خاورمیانه که ائتلافها و اتحاد، در چارچوب آن قابل تشریح و بررسی است، هیچ بازیگری به طور دائم دوست یا دشمن دیگری شناخته نمی‌شود و با توجه به تغییر در ادراک از تهدید، برداشتها سیال و تغییرپذیر می‌باشند. بنابراین، تفاوتی ندارد که چه شخصی در ایالات متحده رییس جمهور می‌باشد بلکه هرچه هست تلاش برای توازن قدرت و دفع تهدید می‌باشد و ادراک مشترک از تهدید نیز مبنای هویتی مشترک ندارد (Gause, 2015). بنابراین، این همکاریها که همواره براساس منافع عینی و ضرورت‌های استراتژیک میان دولت‌های خاورمیانه شکل گرفته، بسیار شکننده بوده و به دلیل نبود پایه‌های محکم، مطابق با دیدگاه همکاری در وضعیت آنارشی خواهد بود.

سیاست‌های ترامپ و اثرگذاری بر ساختار اتحادها و ائتلافها در خاورمیانه

اغلب در تاریخ خاورمیانه منشا اتحادها در چهار عامل مهم خلاصه می‌شود، نخستین و قطعی‌ترین آنها تهدیدهای خارجی هستند که علت قریب به اتفاق تشکیل اتحادیه‌های بین‌المللی نیز هست. دلیل دوم موازنه سازی که به مراتب شایع تر از سیاست همراهی است. سوم این که دولتها منحصرأ علیه قدرت موازنه سازی نمی‌کنند، بلکه همان طور که پیش از این گفته شد، آنها علیه تهدید به موازنه سازی اقدام می‌کنند. در حالی که قدرتهای بزرگ متحدین خود را در وهله اول، به منظور موازنه سازی علیه یکدیگر، انتخاب می‌کنند، قدرتهای منطقه ای نسبت به موازنه قدرت جهانی بی تفاوت هستند. در مقابل، دولتها در خاورمیانه اکثراً اتحادها را در واکنش به یک تهدید از سوی دیگر بازیگران منطقه ای تشکیل می‌دهند. و چهارم این که توانایی های تهاجمی و نیات تهاجمی، تمایل دیگران را برای پیوستن نیروها به جبهه مخالف افزایش می‌دهد. گرچه تأثیر دقیق این عوامل را به دشواری می‌توان اندازه گیری نمود (میراحمدی، ۱۳۹۵).

در خاورمیانه و جهان عرب، مهم ترین منبع قدرت، توانایی دستکاری کردن در تصویر خود و تصویر رفتار دیگران در ذهن نخبگان دیگر عرب است. رژیم های عرب قدرت و مشروعیت خود را زمانی به دست می آورند که در پذیرفتن اهداف اعراب صادق باشند و این مشروعیت را در صورت فاصله گرفتن از مسایل مورد اجماع اعراب از دست خواهند داد. در نتیجه یک راهکار موثر برای مقابله با رقبایشان، تلاش برای جذب متحدین است تا این امکان را به وجود آورد که خود را به عنوان رهبر (یا حداقل مطابق با) هنجارهای جماعت عرب مطرح کند. در نتیجه با دو نوع کلی موازنه سازی مواجه شده؛ یک موازنه سازی که از طریق ابزارهای نظامی و برای رسیدن به اهداف خاص نظامی است و موازنه سازی که با ابزارهای سیاسی هدایت شده برای ایجاد تصویر مثبت در ذهن طرفداران و کسب مشروعیت است (Darwich, 2018). در هر دو نوع موازنه سازی، تمایل برای دستیابی به حمایت دیگران در واکنش به یک تهدید خارجی شایع است.

لیکن با قدرت گیری ترامپ فضای سیاسی آمریکا بعد از به قدرت رسیدن به شدت متعصبانه و دوقطبی شده است؛ جمهوری خواهان و دموکرات ها در بسیاری از موارد، به طور فزاینده ای، انعطاف ناپذیر شده اند؛ ترامپ به عنوان یک رئیس جمهور پوپولیست با درخواست فزاینده مردم در حوزه اقتصاد مواجه است و این امر باعث اهمیت یافتن محیط داخلی آمریکا شده است تا جایی که بعضی آن را سیاست انزواگرایی جدید در آمریکا نام نهاده اند. سیاست نخستین دولت ترامپ بی توجهی به معاهدات و قواعد حقوقی بین المللی و نادیده گرفتن نظم جهانی پدیدآمده بعد از جنگ جهانی دوم بود (Pompeo, 2018). از دیدگاه ترامپ، باتوجه به تعهدات روزافزون آمریکا نسبت به متحدانش و تحمیل این هزینه ها بر مردم آمریکا ضرورت تغییر جدی در سیاست خارجی آمریکا احساس می شود و این استراتژی نشان دهنده یکجانبه گرایی و انزواطلبی در سیاست خارجی ترامپ است. انزواگرایان، بر خلاف بین الملل گرایان، اهداف ملی را بر اهداف بین المللی ترجیح می دهند، بر کشورها و مناطق جغرافیایی خاص تمرکز می کنند، نقش رهبری محدود و یک جانبه را ایفا می کنند، با دخالت در تجارت بین الملل مخالف هستند، به جای ضد نظامی گری، طرفدار غیرنظامی و عدم مداخله گرایی هستند. مخالفان سرسخت جهانی شدن در عرصه اقتصاد یا ضد مداخله گرایی به شمار می رود و در نهایت از دیدگاه وی تعهدات خارجی هزینه های جدی در داخل به همراه دارد (Pompeo, 2018). نوانزواگرایی خواستار پایان دادن یا محدود کردن برخی تعهدات سیاست خارجی است؛ اما در عین حال با ادامه برخی از آنها موافقت می کند و تصویب تعهدات جدیدی را نیز پیشنهاد می کند؛ به عبارت دیگر، نوانزواگرایی نوعی بین الملل گرایی گزینشی است، نه انزواطلبی مطلق، نوانزواگرایی به عنوان سیاست خارجی مبتنی بر منافع یا استراتژی نیز شناخته می شود. نوانزواگرایان هرگز ادعا نمی کنند که ایالات متحده باید خود را از کشورهای دیگر منزوی کند، بلکه از نظر آنها بهترین راه برای تامین منافع ملی تمرکز آمریکا بر اهداف مفهوم ملی آمریکا اول است، یعنی: اجرای آن فقط به

منافع ملی ایالات متحده محدود می شود که شامل حفاظت فیزیکی از قلمرو و مردم ایالات متحده و رونق اقتصادی آن کشور می شود.

الگوی رفتاری ترامپ و گروه های امنیتی محافظه کار آمریکایی را می توان در استراتژی افندی ردیابی و طبقه بندی کرد. اساس اندیشه ژئوپلیتیکی و سیاسی این گونه گروه ها استفاده از حداکثر نیرو برای مقابله با حداقل تهدیدات است. ایده ای مبتنی بر مسائل امنیتی و ژئوپلیتیکی به عنوان محرک های اصلی اقدامات تهاجمی ترامپ در دوره جدید بوده است. اما هرگونه تحول ژئوپلیتیکی و سیاسی تابعی از معادله قدرت، ساختار و الگوی کنش بازیگران است (شاپوری، ۱۳۹۵). به طور کلی طیف گسترده ای از بازیگران و نیروهای سیاسی وجود دارند که در فرآیند تصمیم گیری و تدوین سیاست های راهبردی تأثیر و قاطعیت خواهند داشت. اگرچه اهداف کلی قدرت های بزرگ نسبتاً ثابت است، اما هر یک از روسای جمهور و رهبران سیاسی کشور سعی می کنند از سازوکارهای مختلفی برای بهینه سازی معادله قدرت استفاده کنند (Rumer, 2017). الگوی عمل ترامپ استفاده از مکانیسم های مبتنی بر تهاجم، فریب و پنهان کاری برای تغییرات ژئوپلیتیکی بوده است. ایالات متحده از زمان پایان جنگ سرد تاکنون هفت جنگ داشته است و از ۱۱ سپتامبر در وضعیت جنگ مداوم قرار داشته است. مبنای اصلی تفکر گروه های تهاجمی این است که آمریکا باید هر چه بیشتر در فضای منطقه قدرت بگیرد. بنابراین از نظر ترامپ قدرت ماهیت و عملیاتی و ساختاری دارد و محور اصلی اندیشه امنیتی و سیاسی او را سازوکارهای استفاده از قدرت تعیین می کند. بر اساس این نگرش، دولت باید مسبب تغییر موازنه کنش شود؛ در این میان ترامپ از مکانیسم های تهاجمی علیه الگوهای ساختاری استفاده می نمود (دهشیر، ۱۳۹۵). در واقع همان طور که عوامل ساختاری نقش تعیین کننده ای در ژئوپلیتیک دارند، نقش عوامل فردی در تسریع چنین فرآیندی اجتناب ناپذیر خواهد بود. ترامپ به آن گروه از رهبران آمریکایی تعلق دارد که امنیت در ایالات متحده را تابعی از اقدامات تهاجمی، یکجانبه و توسعه طلبانه می دانند. به گفته ترامپ، "هر چیزی که رشد نمی کند شروع به پوسیدگی می کند." بیان این نگرش به این معناست که آمریکا باید هر روز خود را برای یک چالش جدید آماده کند. به گفته ترامپ، دستیابی به تحرک بیشتر قدرت و امنیت یک ضرورت مهم استراتژیک و ژئوپلیتیکی است (یزدان فام، ۱۳۹۷). بسیاری از ائتلاف ها در خاورمیانه ماهیتاً نامتقارن در طول تاریخ معاصر نامتقارن بوده اند و آمریکا همواره با چالش های زیادی از سوی اتحاد های نامتقارن خصوصاً از سوی ایران و گروه های مقاومت در منطقه و تشکیل گروه های امنیتی جدید در فضای منطقه مواجه بوده است. سیستم امنیتی جدید نقشی خارج از مناصب و وظایف دولتی ایفا خواهد کرد. تفکر ژئوپلیتیک ترامپ مبتنی بر پویایی استراتژیک برای تغییرات در موازنه قدرت استراتژیک و ژئوپلیتیک است. چنین فرآیندهایی می توانند آرام و مخاطره آمیز باشند. ترامپ همواره اشاره داشته که هرگونه توازن قوا بر اساس فعالیت های عملیاتی و استراتژیک حاصل می شود. اساس تفکر ترامپ در مورد

توسعه منطقه ای در غرب آسیا (خاورمیانه) که هدف سیاست منطقه ای علیه ایران است، به رویکرد ژئوپلیتیکی "تامن" مربوط می شود. به گفته نظریه پردازانی مانند "تامن"، همه چالش های منطقه ای شکل جدیدی از توازن قدرت را ایجاد می نمایند. ترامپ همچنین خاطرنشان می نمود که اگر آمریکا از ابزار تعیین کننده تری در سیاست امنیتی منطقه ای استفاده کند، نه تنها چالش ها کاهش می یابد، بلکه نقش هژمون آمریکا نیز تضمین می شود، یعنی صلح پایدار نتیجه هژمونی قدرت سلطه خواهانه خواهد بود؛ در غیر این صورت انتقال قدرت و چالش های بازیگران منطقه ای اجتناب ناپذیر خواهد بود (Ryan, 2019). بنابراین، هرگاه بازیگری بتواند معادله قدرت را بر اساس قابلیت های ابزاری، فناوری و اقتصادی خود تغییر دهد، در آن شرایط، زمینه ای برای عدم تعادل وجود دارد. لذا هرگونه محیط استراتژیک و امنیتی مبتنی بر عدم تعادل را پرریسک و پرخطر می داند. بنابراین تغییر در موازنه قوا ناگزیر به درگیری بین بازیگران منطقه ای و قدرت های بزرگ منجر می شود. چنین فرآیندی توسعه جغرافیایی را در قالب زیرساخت های یکجانبه گرایی و ژئوپلیتیک پسااستعماری اجتناب ناپذیر می کند. در دوران ترامپ، سیگنال های امنیتی منطقه ای در خاورمیانه تغییر زیادی نمود و تحولات مربوط به بهار عربی بر درگیری های منطقه ای و ملی و حتی بر خشونت های فرقه ای تأثیر گذاشته است. در این عصر، امنیت و قدرت در بسیاری از کشورهای خاورمیانه در حال افزایش است، بنابراین ترامپ سعی می کند؛ نقش جدیدی را برای آمریکا در سیاست جهانی ایفا کند. ترامپ برای رسیدن به این اهداف از سیاست های امنیتی، سیاسی، اقتصادی، ژئوپلیتیک و استراتژیک زیادی در روابط با کشورهای مختلف به ویژه کشورهای عربی خاورمیانه استفاده نموده است. مدل اقدام استراتژیک و امنیت ترامپ مبتنی بر استفاده از مکانیسم های قدرت یکجانبه برای تأثیرگذاری بر ژئوپلیتیک منطقه است. تاریخ نشان می دهد که دولت های قدرتمندی مانند ایالات متحده اغلب از قدرت نیروی نظامی برای دستیابی به اهداف خود و دسترسی به منابع و همچنین برای تضمین امنیت بیشتر قدرت اقتصادی، سیاسی و جنگی خود استفاده می کنند (Rumer, 2017). سیاست امنیتی ترامپ مبتنی بر درگیری و یکجانبه گرایی است. استقرار نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، دریای عمان و دریای عرب نشان می دهد که تهدید امنیتی آمریکا خصوصاً علیه ایران به طور فزاینده ای در حال گسترش است. کاربرد سیاست قدرت در رفتار سیاسی و بین المللی دونالد ترامپ از این جهت حائز اهمیت است که تغییرات روانی لازم را ایجاد و بسترسازی می کند که قدرت مازاد و یکجانبه گرایی را اجتناب ناپذیر می کند؛ تا زمانی که چرخه تسلط ترامپ در سیاست خارجی ادامه داشته باشد، تنش های بین المللی افزایش خواهد یافت. الگوی رفتاری ترامپ نشانه هایی از ارباب علیه سایر فعالان را نشان می دهد. از نظر ترامپ، تنها ایران یک مشکل امنیتی تلقی می شود. بازیگرانی مانند روسیه، چین و حتی اتحادیه اروپا در این فضا قرار دارند. ترامپ تصویری خصمانه و رقابتی نسبت به سایر بازیگران دارد. موضع ترامپ مبتنی بر «آنارشی گسترده و کامل» است. نتیجه این نگرش این است

که اهداف در سیاست جهانی ناسازگار تلقی می شوند. الگوی رفتاری ترامپ را می توان بخشی از آرایش و شخصیت آمریکا در سیاست جهانی دانست. چنین فرآیندی بر فرآیندهای سیاسی و سیاست خارجی آمریکا تأثیر خواهد گذاشت. الگوی رفتاری آمریکا در دوره ترامپ ناگزیر نوع جدیدی از تعادل را ایجاد می کند که به وضوح از الگوهای گذشته فعالیت رقابتی متمایز است (Sune, 2019). به عنوان مثال یکی از عوامل اصلی قراردادهای بزرگ اقتصادی و نظامی ترامپ با کشورهای خاورمیانه و منطقه خلیج فارس را می توان نتیجه معادله مالی نفت کشورهای ثروتمند دانست. از آنجا که اولی قبلاً ماهیت جهانی دارد، دومی بر علائم اسلامی در سطح جهانی استوار است. سوم، ما می توانیم تاثیر قدرت مالی در حال ظهور را در نظر بگیریم. در واقع، قدرت مالی بیش از حد کشورهای عربی در خاورمیانه، درگیری های منطقه ای را برای یک دهه دیگر حمایت و تقویت کرد.

جمع بندی

سیاست خاورمیانه ای آمریکا بر پایه همان چارچوب ساختاری است که نظام تصمیم گیری پیچیده ای دارد که به عوامل استمرار و ادامه قدرت بیشتری می دهد. عناصر تغییر و تداوم گاهی اوقات این قوانین مغایر با منافع آمریکاست؛ اما در سیاست خارجی ایالات متحده بسیار مهم تلقی می شود. سیاست خارجی آمریکا در هر نقطه از جهان، به ویژه در خاورمیانه، در گذشته ادامه داشته است و براساس اصول ساختاری اش با توجه به شرایط بر تداوم استوار بوده است. ورود ترامپ به کاخ سفید تحولی اساسی در سیاست آمریکا در خصوص تداوم مشروعیت سیاست های گذشته آمریکا در جهان ایجاد کرده است.

بنابراین سیاست خاورمیانه ای آمریکا در دوره ترامپ تأثیرات متنوعی بر روند و ساختار اتحادها و ائتلاف ها در خاورمیانه داشته است. با وجود پیچیدگی محیط بین المللی و تعدد بازیگران، خاورمیانه در یک وضعیت پیچیده قرار دارد که تأثیرات سیاست آمریکا در این منطقه را به چالش کشیده است. یکی از نتایج مهم سیاست ترامپ در خاورمیانه، تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل بوده است. این ائتلاف با تأکید بر اشتراک منافع در مواجهه با چالش های مشترک، مانند تهدید ایران، به یکی از ابزارهای اصلی سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده است. این تقویت ائتلاف به وضوح نقش اهمیت را در تعیین ساختار منطقه ای و حتی اتحادها بازی کرده است. به علاوه، سیاست ترامپ منجر به تشدید رقابت ها و منازعات سیاسی درون منطقه شده است. ترامپ با تأکید بر برخوردهای مستقیم با ایران و حمایت از حلقه دوستانه درون منطقه، موجب تشدید تنش ها و تضادها شده و بر ساختار اتحادها تأثیر گذاشته است. همچنین، سیاست ترامپ با جلوگیری از گسترش نوع عثمانی گری در خاورمیانه و ترویج ائتلاف منطقه ای حول قدرت نرم آمریکا، به وضوح نشان دهنده اراده آمریکا برای ایجاد تغییرات در تشکیلات سیاسی منطقه است. این تغییرات نه تنها تأثیرات مستقیم بر ائتلاف ها و اتحادها داشته اند بلکه در

تعیین نوع روابط بین‌المللی و نظام بین‌المللی نیز نقش مهمی ایفا کرده‌اند. در حقیقت تحقیق تلاش دارد که نشان دهد خاورمیانه وارد "دوران جدیدی از عدم قطعیت" شده است که در آن همکاری، ائتلاف و نزدیکی منافع کشورها به نحو مشهودی افزایش یافته است. این تحقیق با تأکید بر اهمیت اتحادها و ائتلاف‌ها به عنوان ابزارهایی برای درک مکانیسم‌ها و رفتارهای دولت‌ها در محیط بین‌المللی، به نکات مهمی اشاره می‌کند.

اما در بخش‌هایی در تفسیر و تحلیل و تبیین روابط داده‌های پژوهش فوق می‌توان به چند نکته مهم و کلیدی توجه نمود:

۱. **نظریات تشکیل ائتلاف‌ها:** مقاله به چهار نظریه برای تشکیل ائتلاف‌ها اشاره کرده است: موازنه تهدیدات، ائتلاف‌سازی، موازنه همه‌جانبه قدرت، و تعادل تهدیدها. این نظریات نشان‌دهنده اهمیت توزیع تهدیدات و توازن قدرت در تشکیل ائتلاف‌ها هستند. برای تبیین این موارد در زمینه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوره ترامپ، باید به تهدیدات مشترک دولت‌ها، روابط دوجانبه و چندجانبه، و توازن قدرت‌ها در منطقه توجه کرد.
۲. **تغییرات در دوران ترامپ:** مقاله به تأثیرات شعار "اول آمریکا" در سیاست‌های خاورمیانه‌ای ترامپ اشاره کرده است. این تغییرات شامل تقویت ائتلاف میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران، جلوگیری از اجرای و گسترش نوع‌نمایی‌گری و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا است. برای تحلیل این تغییرات، می‌توان به مسائلی نظیر تغییر در تعهدات آمریکا نسبت به منطقه، نقش ائتلاف‌های منطقه‌ای، و ارتباطات اقتصادی و امنیتی پرداخت.
۳. **راهبرد ائتلاف‌ها:** از دیدگاه نظری راجر دینگمن، اهمیت ارتباط میان امتیازات و تشکیل ائتلاف‌ها از طریق نظریه ائتلاف‌سازی مطرح شده است. برای تبیین این موضوع در سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ، می‌توان به نقش امتیازات، اهداف ائتلاف‌ها، و فعالیت‌های مشترک اشاره کرد.
۴. **عدم اطمینان و تغییرات در اتحادها:** مقاله به عدم اطمینان در روابط منطقه‌ای اشاره کرده و آن را به تغییرات سیاست‌ها، تضادها، و مواضع متغیر نسبت به همکاری‌ها و اتحادها در خاورمیانه نسبت می‌دهد. بررسی دلایل و اثرات این عدم اطمینان در دینامیک ائتلاف‌ها و روابط منطقه‌ای اهمیت دارد.
۵. **نقش قدرت‌های منطقه‌ای:** نقش قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان سعودی و ایران در تشکیل ائتلاف‌ها و تغییرات منطقه‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. برای تحلیل این نقش و تأثیرات آن بر روابط بین‌المللی و اتحادها، باید به تعهدات و سیاست‌های این قدرت‌ها در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی توجه کرد.

در خاتمه ضرورت دارد اشاره شود که اکنون که خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی برخلاف وضعیت کلاسیک که فقط قدرت نظامی را شامل می‌شد، دربرگیرنده تنوعی در حوزه قدرت است. به طور کلی در وضعیت پیچیدگی، قدرت نظامی در خاورمیانه فاکتور تعیین کننده ای است، اما ابعاد دیگر قدرت که در این منطقه مهم هستند عبارتند از: جمعیتی: میزان جمعیت (کشورهایی که بیش از ۸۰ میلیون نفر جمعیت دارند عبارتند از: مصر، ترکیه و ایران)؛ ژئوپلیتیکی: موقعیت استراتژیکی کشورها (مصر، ترکیه، ایران)؛ اقتصادی: موفقیت مدل های اقتصادی (ترکیه، کشورهای پادشاهی حوزه خلیج فارس)؛ تکنولوژی: میزان ابتکارات؛ دیپلماتیکی: اهمیت اتحادها (آمریکا، روسیه، چین و اتحادیه اروپا)؛ روابط غیررسمی: کاربرد شبکه‌های فراملی (فرهنگ، مذهب و قومی)؛ قدرت نرم: کاربرد ابزارهای دیگر (الجزیره قطر). با توجه به ابعاد قدرت، قطب‌های قدرت در منطقه عبارتند از: ایران، ترکیه، عربستان سعودی، مصر و اسرائیل.

- ایران: انقلابی، دارای آرمان‌های منطقه‌ای، حضور فعال در منطقه، سعی در حمایت از محور مقاومت به منظور دست‌یابی به موقعیت امنیتی خود در منطقه.
- عربستان: محافظه‌کار، بسیار حسابگر با سیاست خارجی بسیار فعال، حمایت مالی، تکنولوژیکی، دیپلماتیکی و نظامی از گروه‌های فراملی تهاجمی به منظور دست‌یابی به وضعیت مطلوب در منطقه.
- ترکیه: سیاست خارجی جدید، دارای آرمان‌های منطقه‌ای، هدایت انقلابات و تحولات منطقه و بهره‌گیری از قدرت نرم.
- مصر: در حال حاضر ضعیف است، اما همچنان بازیگر مهمی در منطقه است.
- اسرائیل: بازیگر قدرتمندی در منطقه به نیابت از آمریکا است.

مجموعه خاورمیانه در وضعیت پیچیدگی دارای چند قطب منطقه‌ای است. بین قطب‌های این مجموعه نوعی رقابت در حوزه اتحاد و ائتلاف و یارگیری برای دست‌یابی به قدرت منطقه‌ای و نفوذ در گروه‌های پیوندی وجود دارد. این مجموعه دشمنان استراتژیک را نیز دربر می‌گیرد؛ در حالی که بین رقبای استراتژیک نوعی رقابت وجود دارد، دشمنان استراتژیک در این مجموعه هیچ نوع اتحاد و ائتلافی با هم ندارند و سیاست خارجی آنها در تقابل با یکدیگر قرار دارد. همراهان و متحدان استراتژیک نیز تکمیل‌کننده مجموعه فازی سیاست خارجی در خاورمیانه هستند. راهبردهای سیاست خارجی بازیگران در مجموعه فازی ثابت نیست، بلکه بسته به نوع بازیگران، راهبردها متنوع است و بازیگران از راهبردهای مختلفی بهره می‌برند؛ بنابراین تنوع راهبردی نیز از دیگر ویژگی مجموعه فازی سیاست خارجی در خاورمیانه است که تعیین کننده اتحادها و ائتلاف‌ها است. در همین راستا بود که سیاست خاورمیانه ای ترامپ روند و ساختار اتحادها و ائتلاف‌ها در خاورمیانه را بر مبنای تقویت ائتلاف

میان اعراب و اسرائیل، تشدید رقابت‌ها و منازعات سیاسی میان اعراب و ایران، جلوگیری از اجرای و گسترش نوع‌ثمنی‌گری در خاورمیانه و شکل‌گیری ائتلاف منطقه‌ای حول قدرت نرم آمریکا، دچار تغییر کرد.

منابع و مأخذ

- اسدی، علی‌اکبر (۱۳۹۷)، رویکرد دونالد ترامپ به نظم بین‌المللی (عناصر و پیامدها)؛ ماهنامه آینده پژوهی، شماره ۴۴.
- امامزاده فر، پرویز (۱۳۹۱)، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در سال‌های پس از جنگ سرد: از واقع‌گرایی تا آرمان‌گرایی؛ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی.
- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۹)، جهان شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابولقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر.
- چرنوف، فرد (۱۳۹۵)، نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل، مفاهیم و تفسیرهای متعارض؛ مترجم: علیرضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ سوم.
- دویچ، کارل و دیگران (۱۳۸۲)، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ترجمه وحیدی، تهران: جهاد دانشگاهی.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵)، از نیویورک تا کلیولند: رونالد ترامپ پیروز بدون حزب در آمریکای امروز؛ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای اسرائیل‌شناسی آمریکاشناسی، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، سال هجدهم، شماره ۱.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵)، ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی؛ فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های روابط بین‌الملل، تهران: انجمن ایرانی روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۲۲.
- شاپوری، مهدی (۱۳۹۵)، پیروزی دونالد ترامپ؛ تداوم یا تغییر در سیاست خارجی آمریکا؛ تحلیل دیده بان امنیت ملی، شماره ۵۶.
- طاهری، ابوالقاسم و ترابی، قاسم (۱۳۸۹)، جایگاه نفت در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا؛ فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۳، شماره ۱۰.
- طیب، علیرضا (۱۳۹۶)، روش پژوهش در روابط بین‌الملل، نشر: چاپخش، چاپ دوم.
- لمونت، کریستوفر (۱۳۹۸)، روش‌های پژوهش در روابط بین‌الملل؛ مترجم: علیرضا ثمودی پيله رود، نشر دانشگاه مفید، چاپ اول.
- میراحمدی، فاطمه سادات (۱۳۹۵)، مینیمالیسم پرخاشگرانه: دولت ترامپ و منطقه خاورمیانه؛ نگاه دیگران، دیده بان امنیت ملی، شماره ۵۷.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۳)، نظریه‌های کلان در روابط بین‌الملل، تهران: نشر قومس.
- هالستی، کی. جی (۱۳۸۵)، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- یزدان فام، محمود (۱۳۹۶)، راهبرد دولت ترامپ در مورد ایران؛ اهداف و سازوکارها؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۷۵.
- یزدان فام، محمود (۱۳۹۷)، سیاست خارجی ترامپ؛ تقابل یا تعامل؛ پژوهش‌شکده مطالعات راهبردی، ماه نگار راهبردی، دیده بان امنیت ملی، شماره ۶۵.

یزدان فام، محمود (۱۳۹۶)، سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران؛ فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نوزدهم، شماره ۴، شماره مسلسل ۷۴.

Allinson, Jamie (2016) *The Struggle for the State in Jordan: The Social Origins of Alliances in the Middle East*. London: I.B. Tauris.

Darwich, May (2018) Great and Regional Powers in the Middle East: The Evolution of Role Conceptions, *The Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, No.34 March, 2019.

Gause, F. Gregory (2015) Ideologies, alliances, and underbalancing in the new Middle East Cold War," in *International Relations Theory and a Changing Middle East*, Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies, Vol. 16.

Haas, Mark L. (2014) Ideological Polarity and Balancing in Great Power Politics, *Security Studies*. Vol.23, No. 4.

Kamrava, Mehran (2018) Hierarchy and Instability in the Middle East Regional Order, *International Studies Journal (ISJ)*, Vol. 14, No. 4.

Lynch, Marc (2016) *The New Arab Wars: Uprisings and Anarchy in the Middle East*. New York: Public Affairs.

Pompeo, Michael R (2018), *Confronting Iran; The Trump Administration's Strategy*, *Foreign Affairs*, Vol. 97, No. 6, November and December.

Rumer, Eugene, Richard Sokolsky and Andrew S Weiss (2017), *Trump and Russia; The Right way to manage relations*, *Foreign affairs*, Vol. 96, No. 2, March / April.

Ryan, Curtis R. (2016) *Shifting alliances in the Middle East*, in *Great Decisions*, 2016 Edition, New York: Foreign Policy Association.

Ryan, Curtis R. (2019) *Shifting Alliances and Shifting Theories in the Middle East*, in *Shifting Global Politics and the Middle East*, Project on Middle East Political Science (POMEPS) Studies, Vol. 34.

Sune, Engin (2019), *Internationalization, global capitalism and the integrations of Iran*, *Third world Quarterly*, Vol. 41, No. 2, PP. 359-377.

Valbjorn, Morten (2019) *Global/Regional IR and changes in global/regional structures of Middle East international relations*, *The Project on Middle East Political Science (POMEPS)*, No.34 March, 2019.

Investigating the impact of America's Middle East policy in the Trump era on the process and structure of alliances and coalitions in the Middle East

Shahriar Bayan, Department of International Relations, Islamic Azad University, Tehran Branch, Tehran, Iran

Alireza Soltani, Department of International Relations, Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Tehran, Iran (author in charge of correspondence)

Seyed Ali Tabatabai, Department of International Relations, Islamic Azad University, Tehran Branch, Tehran, Iran

Abstract

The history of events and trends in alliances and coalitions in the Middle East shows that friendships and enmities in this region have always been changing. The Middle East has entered a "new era of ambiguity," where minimal cooperation, alliances, and closeness of interests can be seen. Regional powers have been very influential in the formation of this rule and have played an important role in the changes in American policies in this field during the Trump presidency. This article examines the impact of America's Middle East policy in the Trump era on the process and structure of alliances and coalitions in the Middle East. The main question is: What has been the impact of America's Middle East policy during the Trump era on the process and structure of alliances and coalitions in the Middle East? Trump's Middle East policies, with the effects of the "America First" slogan, led to the strengthening of the alliance between the Arabs and Israel, the intensification of political conflicts and rivalries between the Arabs and Iran, the prevention of the implementation and expansion of Ottomanism in the Middle East, and the formation of a regional alliance around the soft power of the United States. This research uses "Roger Dingman's" theoretical approach of coalition and alliance, and according to the descriptive-analytical approach and case study, it uses historical and political sources as the main information. The final goal of this research is to evaluate the developments of alliances and coalitions in the Middle East, especially in the Trump era, emphasizing their effects on American Middle East policies. By collecting the required data and analyzing and interpreting data relationships, this article examines the theoretical nature and practical strategies of the effects of these developments on American Middle East policies.

Keywords: United States, Trump, alliance and coalition, foreign policy, power, security.